

بیان تناسخ و بطلان آن و ثبوت رجعت

حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



لوح رقم (98) - آثار حضرت بهاء الله - امر و خلق، جلد 1

۹۸ - بیان تناسخ و بطلان آن و ثبوت رجعت

و از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی: "بسم الله الامنع الاقدس بدانکه خداوند عالم جلّ و عزّ روح مومن را قبض فرموده در اعلی علیین صاعد خواهد گردانید در این مقام عزّ روحانی ارواح مومنین یکدیگر را بطریقی که خداوند عالم قبلاً مقدر فرماید خواهند شناخت و با هم مستعرج باعلی علو خواهند شد و راجع بعالم جسمانی نخواهند شد تا زمانیکه مشیت لایزالی تعلق بعود خلق گیرد و عالمی دیگر شود و در این عالم آنچه بکون آیند ارواحی دیگر است نه آنکه روح قبل حلول در نفسی نماید و شخصی نفس شخص سابق شود بل آنچه نسبت بمظاهر است یعنی در مقام نفس او خواهد بود نه آنکه نفس او حلول نماید یا آنکه هیئت روح مجسم گردد بل لم یزل و لایزال خلق در مقام خود و حقّ در مقام خود و روح مومن و منافق در مقام خود و کلّ فی فلک یسبحون درک عالم ارواح در این عالم اجساد ممکن نشود هر آنچه در قوه خیالیه دست دهد آن عالم سوای آن است در این اجساد فانیه درک عوالم باقیه نتوان نمود الا ما اتم من الرویا تشهدون فاتقوا الله یا اولی الالباب لعلمک ترجمون."

و از حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات است. قوله العزیز: "در کتب مقدّسه و صحف الهیه ذکر رجعت موجود ولی نادانان پی بمعانی آن نبردند و تناسخ گمان نمودند زیرا مقصود انبیای الهی از رجوع رجوع ذاتی نیست بلکه رجوع صفاتی است یعنی رجوع مظهر نیست رجوع کمالات است. در انجیل میفرماید که یحیی بن زکریا حضرت ایلیا است از این بیان مراد رجوع نفس ناطقه و شخصیت حضرت ایلیا در جسد حضرت یحیی نه بلکه مراد این است کمالات و صفات حضرت ایلیا در حضرت یحیی جلوه و ظهور نموده ... بدان که تناسخیان بر دو



ORIGINAL

قسم اند قسمی معتقد بعقاب و ثواب معنوی در عالم اخروی نیستند لهذا بر آنند که انسان بتناسخ و رجوع باین عالم مجازات و مکافات بیند و نعیم و بحیم را حصر در این جهان دانند و بجهان دیگر قائل نیستند و این فرقه ایضاً بر دو قسم اند بعضی بر آنند که انسان گاهی در رجوع باین عالم بصورت حیوان در آید تا مجازات شدید بیند و بعد از حمل عذاب علیم از عالم حیوان دوباره بعالم انسان آید و این را تناسخ نامند و قسم دیگر بر آنند که از عالم انسان بعالم انسان رجوع کند و در رجوع ثواب و جزای زندگانی اول مشاهده نماید و این را تناسخ گویند و هر دو فرقه بجهانی غیر از این جهان قائل نیستند و فرقه دیگر از اهل تناسخ بعالم اخروی قائل و تناسخ را واسطه تکامل شمرند که انسان بذهاب و ایاب در این جهان بتدریج کسب کمالات نماید تا آنکه بمرکز کمال رسد یعنی نفوس تر کیب از ماده و قوه اند ماده در بدایت یعنی دور اول ناقص است و چون مکرر باین عالم آید ماده ترقی نماید و صفا و لطافت حاصل کند تا مانند آینه شفاف گردد و قوه که عبارت از روح است بجمع کمالات در آن تحقق یابد. این است مسأله اهل تناسخ و تناسخ مختصراً بیان شد اگر بتفصیل پردازیم اوقات تعطیل شود همین مجمل کفایت است و دلائل و براهین عقلیه بر این مسأله ندارند مجرد تصور و استنباط از قرائن است نه برهان قاطع باید از معتقدان تناسخ برهان طلبید نه قرائن و تصور و وجدان ولی شما از من دلائل و براهین امتناع تناسخ میجوئید لهذا بیان امتناع باید نمود اول برهان امتناع این است که ظاهر عنوان باطن است و ملک آینه ملکوت و عالم جسمانی مطابق عالم روحانی پس در عالم محسوس ملاحظه نما که تجلی تکرر نیابد چه که هیچ کائی از کائنات بدیگری من جمیع الوجوه مشابه و مماثل نه آیت توحید در جمیع اشیاء موجود و پدید اگر خزائن وجود مملو از دانه گردد دو دانه را من جمیع الوجوه مشابه و مطابق و مماثل بدون امتیاز نیابی لابد فرق و تمایزی در میان چون برهان توحید در جمیع اشیاء موجود و وحدانیت و فردانیت حق در حقائق جمیع کائنات مشهود پس تکرر تجلی واحد ممتنع و محال لهذا تناسخ که تکرر ظهور روح واحد بماهیت و شئون سابق در این جهان تجلی واحد است و این مستحیل و غیر ممکن و چون از برای هر کائی از کائنات ناسوتیه تکرر بتجلی واحد محال و ممتنع پس از برای کائنات ملکوتیه نیز تکرر در مقامی از مقامات چه در قوس نزول و چه در قوس صعود ممتنع و مستحیل زیرا ناسوت مقابل ملکوت است ولی در کائنات ناسوتیه من حیثالنوع عود و رجوع واضح یعنی اشجاری که سنین سابق برگ و شکوفه و ثمر نموده بودند در سنه لاحق نیز بعینه همان اوراق و ازهار و اثمار بار آرند این را تکرر نوع گویند و اگر کسی اعتراض نماید که آن ورق و شکوفه و ثمر متلاشی شد و از عالم نبات بعالم جماد تنزل نمود دوباره از عالم جماد بعالم نبات آمد پس تکرر یافت جواب این است که شکوفه و برگ و ثمر پارسال متلاشی شد و آن عناصر مرکبه تحلیل گشت و در این فضا تفریق شد آن اجزاء مرکبه برگ و ثمر پارسال بعینها بعد از تحلیل دوباره ترکیب نگشته و عود نموده بلکه از ترکیب عناصر جدیده نوعیت عود کرد و همچنبن جسم انسان بعد از تحلیل متلاشی گردد و اجزاء مرکبه تفریق شود و اگر چنانچه از عالم جماد و یا نبات دوباره این جسم عود کند این جسم بعینه اجزاء مرکبه انسان سابق نبوده آن عناصر تحلیل شد و تفریق گشت و در این فضای واسع منتشر شد بعد اجزاء دیگر از عناصر ترکیب گشت و جسم ثانی شد و شاید جزئی از اجزاء انسان سابق در ترکیب انسان لاحق داخل شود و اما آن اجزاء بتمامها و عینها بدون زیاده و نقصان محفوظ و

مصون نمانده تا دوباره ترکیب گردد و از آن ترکیب و امتزاج انسان لاحق بوجود آید و استدلال شود باینکه این جسم بتمام اجزاء عود نموده و شخص اول شخص ثانی شده بقاء علیه تکرر حاصل گردیده و روح مانند جسم بعینه عود و تکرر نموده و بعد از فوت بذاته رجوع باین عالم فرموده و اگر گوئیم که این تناسخ بجهت حصول کمال است تا ماده کسب صفا نماید و شفاف گردد و پرتو روح بمنتهای کمال در او ظاهر شود این نیز تصور محض است زیرا بر فرض تصدیق این مطلب در تجدد و عود و تغییر ماهیت ممکن نه زیرا جوهر نقص بعود و رجوع حقیقت کمال نگردد و ظلمت صرف بعود و رجوع مصدر نور نشود حقیقت عجز بر جعت قدرت و قوت نشود و ماهیت ناسوتیه بعود و رجوع حقیقت ملکوتیه نشود شجر زقوم آنچه تکرر یابد ثمر شیرین ندهد و شجره طیبه هر چه عود کند میوه تلخ بیارند. پس معلوم شد که تکرر و رجوع بعالم ناسوتی مورث کمال نشود و این تصور را برهان و دلیلی نه عبارت از افکار است بلکه مدار حصول کمال فی الحقیقه فیض پروردگار حضرات تیاسفیها بر آنند که انسان در قوس صعود بکرات و مراتب عود و رجوع نماید تا اینکه بمرکز اعلیٰ رسد در آن مقام ماده مراتب صافی شود و انوار روح بنهایت قوت سطوع کند و کمال ذاتی حاصل گردد و حال آنکه مسلم مدققین مسائل الهیه است که عوالم جسمانی بنهایت قوس نزول منتهی گردد و مقام انسانی بنهایت قوس نزول و بدایت قوس صعود است که در مقابل مرکز اعلیٰ است دیگر از بدایت تا بنهایت قوس صعود مراتب روحانیه است قوس نزول را ابداع خوانند و قوس صعود را اختراع نامند قوس نزول بجمانیات منتهی گردد و قوس صعود بروحانیات و نوک پرگار در ترسیم دایره حرکت قهقری نماید زیرا منافی حرکت طبیعی و نظم الهی است و الا انتظام دایره بهم خورد و از این گذشته عالم ناسوتی را چندان قدر و مزیتی نه که انسان بعد از نجات از این قفس دوباره آرزوی این دام نماید بلکه بفیض ابدی استعداد و قابلیت حقیقت انسان بسیر در مراتب وجود ظاهر و عیان گردد نه بتکرر و رجوع. این صدف هر در و خزف که در کون دارد چون یک مرتبه دهان گشاید ظاهر و عیان شود و این گیاه چون یکمرتبه بروید خاریا گل بار آرد و احتیاج بانبات ثانی نیست و از این گذشته سیر و حرکت در عوالم بخط مستقیم بر نظم طبیعی سبب وجود است و حرکت منافی نظم و وضع طبیعی سبب انعدام است و رجوع روح بعد از صعود منافی حرکت طبیعی و مخالف نظم الهی لهذا از رجوع حصول وجود ممتنع و مستحیل مانند آن است که انسان بعد از خلاصی از عالم رحم دوباره بعالم رحم رجوع نماید. ملاحظه نمائید که اهل تناسخ و تواسخ را چه تصور است جسم را ظرف شمردند و روح را مظهر دانند مانند آب و جام این آب از این جام فراغت نمود و در جام دیگر عود کرد این تصور ملعبه صبیان است آنقدر ملاحظه نکنند که روح از مجردات است و دخول و خروج ندارد بنهایت این است که تعلق بتن مانند آفتاب بآینه حاصل نماید و اگر چنانچه روح بسبب تکرر رجوع بعالم جسمانی قطع مراتب نماید و کمال ذاتی یابد بهتر آن بود که پروردگار روح را امتداد حیات در عالم جسمانی میداد تا اکتساب کالات و فیوضات مینمود لزوم چشیدن جام هلاک و حصول حیات ثانی نبود این فکر اصلا از تصور حصر وجود در اینجهان فانی و انکار جهانهای الهی در بعضی از تناسخیان منبعث و حال آنکه عوالم الهی نامتناهی اگر عوالم الهی باینعالم جسمانی منتهی گردد ایجاد عبث شود بلکه وجود ملعبه صبیان گردد که نتیجه این کائنات نامتناهی وجود اشرف انسانی آن نیز

ایامی چند در این دار فانی ذهاب و ایاب نماید و مکافات ببند عاقبت کلّ کامل گردند و ایجاد الهی و کائنات موجوده نامتناهی تکمیل و منتهی شوند و الوهیت ربانیه و اسماء و صفات الهیه در حقّ این کائنات روحانیه موجوده الان از تأثیر معطل و معوق گردد سبحان ربّ العزّة عما یصفون مانند عقول قصیره فلاسفه سلف مثل بطلمیوس و سائرین که چنین اعتقاد و تصوّر مینمودند که جهان حیات و وجود محصور در این کره ارض است و این فضای نامتناهی وجود محصور در طبقات تسعه آسمانی و جمیع فارق و خالی".

و از آنحضرت در جواب سؤالات بهائیان باد کوبه است. قوله العزیز: "در خصوص تناسخ مرقوم نموده بودید این اعتقاد تناسخ از عقاید اکثر امم و ملل است حتی فلاسفه یونان و حکمای رومان و مصریان قدیم و آشوریان عظیم ولکن در نزد حقّ جمیع این اقوال و اوهام مزخرف و برهان عظیم تناسخیان این بود که مقتضای عدل الهی این است که اعطای کلّ ذیحقّ حقّه شود حال هر انسان ببلای مبتلا شود گوئیم که گاهی نموده‌است ولکن طفلی که هنوز در رحم مادر است و نطفه‌اش تازه انعقاد گردیده‌است و کور و کر و شل و ناقص‌الخلقه است آیا چه گاهی نموده‌است که بچنین جزائی گرفتار شده‌است؟ پس این طفل اگر چه بظاهر در رحم مادر خطائی نمود ولکن پیش از این در قالب اولّ جرمی کرد که مستوجب چنین جزائی شده ولی این نفوس از این غافل گشته‌اند که اگر خلقت بر یک منوال بود قدرت محیطه چگونه نمودار میشد و حقّ چگونه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید میگشت؟ باری ذکر رجعت در کتب الهی مذکور و این مقصد رجوع شئون و آثار و کمالات و حقائق و انواری است که در هر کور عود مینماید نه مقصود اشخاص و ارواح مخصوصه است ... آیا از یک مرتبه وجود در این عرصه شهود اولیای الهی چه نعمتی و راحتی دیده‌اند که متصلّا عود و رجوع و تکرّر خواهند؟ ... این کأس چندان حلاوتی نداشت که آرزوی بتابع و تکرّر شود پس دوستان جمال ابهی ثوابی و اجری جز مقام مشاهده و لقا در ملکوت ابهی نجویند ... اگر حیات انسانی و وجود روحانی محصور در زندگانی دنیوی بود ایجاد چه ثمره داشت بلکه الوهیت چه آثار و نتیجه می بخشید؟ ... همچنانکه ثمرات و نتایج حیات رحمی در آنعالم تنگ و تاریک و مفقود و چون انتقال باینعالم وسیع نماید فوائد نشو و نماء آنعالم واضح و مشهود میگردد ... پس بدانکه حقّ را عوالم غیبی است که افکار امکانی از ادراکش عاجز است و عقول بشری از تصوّرش قاصر."

حاشیة

قال الامام الرازی فی کتاب نہایة العقول . ان المسلمین یقولون بحدوث الارواح و ردها الی الابدان لا فی ہذا العالم و التناسخیة یقولون بقدمها و ردها فی ہذا العالم و ینکرون الاخرة و انما کفروا من اجل ہذا الافکار و قال ایضاً ہم استشکلوا تعلق النفوس المجردة اخرى بالبدن بانه تناسخ و القول بالتناسخ باطل شرعا و عقلا و اجابوا عن ہذا الاشکال بان التناسخ انما هو تعلق النفس مرة اخرى ببدن ما فی ہذا العالم قبل قیام القیامة و اما عند القیامة فغیر ممنوع بل لا یسمى ذلک تناسخا و انما سمي حشرا و معادا .